



# دروغگویی از شرح وظایف مسئولان خارج شد

وزیر دادگستری: مسئولان نباید به مردم دروغ بگویند  
مردم: اشکال نداره، جایی که پلکشون می پره خودمون می فهمیم  
مسئولان: پس چطوری مسئول شیم؟

## غرضی: مردم به تندرورها رأی نمی دهند یک تندروی آگاه! کی رأی خواست؟

مردم: ما از تندرورها برگشتیم تندرورها از ما بر نمی گردند

### تزیقات

#### این تزیق در نیامده است



آدین سیارساریع  
طنز نویس  
tdlin.sayyar@yahoo.com

آن روز در کلینیک اتفاق بی سابقه‌ای افتاد. دکتر مشعوف روانپزشک کلینیک که معمولاً همه را دعوت به آرامش می کند، با کیسول آتش نشانی افتاده بود دنبال دکتر عباس و بی وقفه فحش می داد. دکتر عباس دوان دوان خودش را انداخت تو اتاق تزیقات و در راست. همین طور پشت به در ایستاده بود که کیسول آتش نشانی وسط در را شکافت و آمد تو. دقیقاً مثل آن سکانس معروف «درخشش» یا بازی جک نیکلسون. عده‌ای از پزشکان دکتر مشعوف را از پشت گرفتند و بردند و آرامش کردند متأسفانه عباس مانند در اتاق تزیقات و در دل من تابوها از آسیاب بیفتند. گفتم: باز چه کار کردی با این بنده خدا؟ گفتم: هیچی به جان تو. این مرده خودش دیوانه است، نمی دونم کی بهش مدرک روانپزشکی داده گفتم: باز رفتی جش نشستی واسه مریمش نسخه پیچیدی؟ گفتم: آقا انصافاً، خدا وکیلی، ناموسا شما که خودت دستت تو کاره تصدیق نمی کنی که تأثیر اسطوخودوس و خارشتر بیشتر از این قرص های شیمیایی است؟ گفتم: اوکی ولی نباید تو کار بقیه دخالت کنی. گفتم: تقصیر من نیست، جامعه خشن شده. گفتم: رو هوا حرف زدن، کی گفته جامعه خشن شده؟ الان شما شغل من رو نگاه کن، تزیقات شغل خشنیه ولی هیچ خوشنونی در من نمی بینی. دکتر عباس می خواست از تئوری اش دفاع کند که یهو مسعود فراسستی آمد تو اتاق. کیسه فریزر حاوی دارو را انداخت روی میز و خودش هم نشست روی تخت. یک نفسی بیرون داد و گفت: تزیقات محیط بدی است و حوصله سر بر ادعای درمان دارو دلی ناتوان از درمان است و تزیقاتی عقیم است، هم در ترساندن، هم در زدن و هم در کشیدن. بعد یک نگاه رفت باری به من انداخت و گفت: دکتر نمسا، میز امقوای بی هویت، سوزنی سمرقندی نگاه متعجبی به عباس کرده و گفتم: دکتر جامعه واقعا خشن شده عباس که ترس کلاندر نگاهش مشهود بود، گفتم: من میرم پایین، پیش دکتر مشعوف بیشتر در اماتم، رو به فراسستی گفتم: استاد لطفاً دراز بکشید تا من دارو رو آماده کنم. فراسستی گفتم: تزیقاتچی ما با خوبایندن مریض و با وعده دروغین سوزن سعی دار فضای فرم زده خود را با پیرت و پلاگویی توجیه کنسد این یعنی چه؟ یعنی هیچ یعنی مقوا. امپولزن در این جادر بهترین حالت یک دستگاه تست قند است نه بیشتر. بعد خودش دراز کشید و وقتی مرا مشغول آماده کردن سرنگ دید، گفت: در نیامده! من که کاملاً هول شده بودم، فکر کردم با بازی من (!) مشکل دارد. گفتم: استاد من که هنوز کاری نکرده‌ام، چی در نیامده! اشاره به لباسش کرد و گفت: در نیامده. تکلیف بیمار چیست؟ باید به بازی کثیف امپولزن تن بدهد یا پدر نقش اکسسوار صحنه به تماشا سرنوشت نکتتبار خود بنشیند. مرده شور میز آنسن را ببرد. گفتم: استاد من جسات نمی کنم. خودتون زحمت بکشید. گفتم: نمایش مضحکی از شرم و آرزوم، بپانه‌های برای انفعال وقتی تزیق تزیق شدن، من دیگر هول کرده بودم و دستم می لرزید. گفتم: امپولزن، امپولزن بدی است. بلاتکلیف است و بسیار گنگ، در نتیجه بی اثر. بین زدن و نزدن مله، تزیقاتچی چنان ماقبل ملامت است که گویی اجدادش تزیق را از پشه‌های مالار یا موخته‌اند، بده مغشوش، مخدوش و دراز گوش.

دقیقاً یاد نمی آید که چه اتفاقی افتاد که یهو فریاد فراسستی به هوا رفت، ولی می دانم بعد از آن روز دیگر همان تزیقاتچی لطیف آرام مسالمت‌جوی بودم! بی نوشت: پایان بندی عقیم، خام، معیوب، بی پدر و مادر، فرورفته، عوام زده و در یک کلاد لاطال است. نویسنده کنترل روانی ندارد ولی گناه دارد. با همه اینها سوال این است: مگر مجبوری بنویسی؟ (فراسستی در پرده آخر)

«سوال بیج» کردن وزرا؛ تاکتیک تکراری دلوپسان مجلس!



### کوچه سوم

**امیر شاد مر تصوی** | وزیر نفت گفت: «نام و خانواده کسانیه که کشور را تا من جلوه می دهند، معرفی می کنم.» او با مثال زدن بیب فرزند ع پ دارای دو برادر و یک خواهر، ساکن شرق تهران و سه فرزند، ن دا که تک فرزندی بوده و در ۱۲ هزار کیلومتری شمال غرب تهران (حدود پاریس) سکونت دارد، از مقامات مسئول خواست آنها را با این اطلاعات واضح و کامل دستگیر کنند. زنگنه همچنین از وزارت ارشاد خواست جایزید و روزنامه‌های این شایعه بر آکنان را توقیف کند که وزیر ارشاد لیخندی زده و گفت: «خب بعدی.» وزیر نفت در ادامه از اهمیت بازگشت دکل ها، نفتکش ها، میزها و خود کارهای وزارت نفت گفت و افزود: «دکل های عزیز، نفتکش های گرامی! اینا که حرف گوش نمی بدن، خودتون باز یون خوش برگردین لطفا.» زنگنه در آخر صحبت‌هایش طی اقدامی قاطع بر سر یک نامن جلوه دهنده کشور فریاد کشید و گفت: «هنگه نگفتم به پات بالا؟!»

### کوچه دوم

**ارمغان زمان فشمی** |  
**ایراد**  
دولت قبلی اگر ایراد داشت چون نمی خواهیم که از اندوه و فکر از هنرهای سالی می کنم گر کسی تردست و تردامن نبود  
بی خیال ثبت آمار طلاق با اهمیت تر از آن، این که هست فقر و بی کاری، خشونت، اعتیاد نیست مشکل ثبت آمار طلاق  
چون کمی افتد فراروان اتفاق شرح علت‌های آن اندر محقق در درسهای هوووو باجناتی بلکه باشد کاهش آن، کار شاق!

### کوچه اول

**علی اکبر محمدخانی** | این که می گن کودک کار، فکر نکنید کار کودک چیز بدیه. این یعنی ما تو کشورمون آنقدر اشتغالزایی کردیم که مجبوریم کودک کمون رو هم بفرستیم سر کار. تازه الان به مرحله‌ای از اشتغالزایی رسیدیم که دیگه کودک کار هم جوابگو نیستن، مجبوریم گله گله کودک کار درونمون رو هم بفرستیم سر کار. مثلاً الان به آقایی خودش تو هیأت مدیره بانک، اونوقت بنده خدا به جای این که کودک درونش بفرسته مهد کودک، برای کمک خرج مجبور شده دست کودک درونش بند کنه تو مناطق آزاد. به آقایی خودش حقوق دانه اما کودک درونش تو صفر چهار خدمت می کنه. یکی دیگه خلبانه ولی کودک درونش چتر بازه. به آقایی هم درویشه، سال به دوازده ماه تو غار چله نشینی می کنه، ولی کودک درونش تو شرایط سخت، وسط اقیانوس با کشتی نفت می فروشه. بالاخره تو این شرایط دنیا آگه این فداکاری هانود، تا حالا زاین از مون جلوزده بود.

### زورخونه

## غول چراغ توال

درخواستی آرزویی چیزی داری بگو کمی به وضع ناجور خودم فکر کردم و گفتم خوب به شلوار و لباس زیر تمیز میخوام فعلاً! به نظرم انتخاب می گفتم این صد، صدای خود غوله درمی آمدم و هم غول را محکی می زدم! غول ایروهایش را بالا برد و گفت ترسیدی؟! گفتم برو بالاتر! غول گفت: مطمئنی که فقط لباس تمیز میخوای؟ حالا از داخل توال در اوادم معنی این نیست که چیزهای این جور ازم بخوای! گفتم: تو کاری به این کارها نداشته باش! چیزی که ازت خواستم رو انجام بده! غول دستش را آورد بالا و این بلبلیک اویزون سیفون را کشید و ناگهان همه جا سفید شد و بعد همه چیز رفت داخل اون سوراخ توال! خواستم یک نگاه به خودم بیندازم ببینم درخواستم از غول برآورده شده یا نه؟! اما چیزی نمی دیدم، چون همه جا تاریک بود! در واقع چراغ توالست خاموش شده بود! کورمال کورمال دنبال کلید چراغ توال گشتم. غول وقتی آن را زدم، چراغ روشن نشد، دو سه بار کلید را بالا و پایین کردم که یکهو صدایی از ته چاه توال درآمد



سوشیان شجاعی فرد  
طنز نویس  
soshians.fard@gmail.com

### شهر فرنگ



سایت چیرنا www.chizna.ir